مناسبت بین ذنب کرده این مکسوند ابدین آیه استدلال میشاید و حال آنکه آیه دلالت نمیکند بر آنکه همه برای هم است زیرا که
برای هر یکی چه قابل کل یکی مقتضی خاص فرموده است یعنی چنانچه جعلوا اصابعهم فی آذانهم پس اختصاص بعضی از آنچه در زمین است
بتعیین جهت وجود اسباب خیر مستوا نبود پس از آنکه زمین و آنچه در وی بود پیدا فرید ثم استوی الی السماء قصد کرد
در معنی استوی سخن بسیار گفته شده در هر محل شمه گذارش خواهد یافت در بنا پنج آورده که استوا از خلق روی آورد است
چیزی از خلق آفریدن عادی که پیدا کرده است یعنی بالا رفت فرمان او و قول مشهور آنست که این لفظ بالی تعدیت کنند
مفهوم او قصد است چنانچه استوی الی السماء قصد کرد بارادت فسوهن سپس آن زمین آسمان چه در آن وقت آسمان نبود
پس راست نهاد آنرا سبع سموات هفت آسمان و چون سماء جمیع سماوات و باسماء است جهت آن ضمیر جمع آورد
و تسویه و آسمان تعدیل خلقت و خالی بودن از فطور و اعوجاج از این آیه چنان فهم میشود که آفرینش زمین پیش از
آسمان بوده باشد و از آیه دیگر و الارض بعد ذلک چنانچه معلوم میشود که آفرینش زمین را فزودن آسمان بگیرد پیدا
صاحب بیضاء بر رفع این شبهه بر نهج میکند که آفرینش زمین پیشتر از خلق آسمان بوده و گسترده آن بعد از آن وهو
دوست یعنی خداوند تعالی بکل شیء بهمه چیزها علیم نیک داناییست داند که هر چیز چرا آفرید و تسخیر شما چرا کرد انید و تسویه
آسمان پیش از زمین چرا کرد و مصلحت درین اوضاع چه بوده و مشیت اقتضای اینها چرا کرد یا آنکه چون علمیست از روی
دانش زمین را پیدا فرید بر وجهی که شاید و آسمان را راست نهاد بنحوی که باید بیت کردنی هر چه در جهان شاید کرده آنچنانکه
میباید کارسازی کارسازی کارسازی کارسازی ند: چه پیش از زبان رازت ند: چون لمعات انوار حیات و تهیه اسباب زندگانی
یعنی نعمت اول و ثانی بر نظر ارباب بصیرت جلوه داد از نعمت سیم که خلق آدم صفی اکرام و احترام اوست و
تفضیلش بر ساکنان ممالک ملکوت از روی جامعیت وجود ایشان مراد الجهت تعظیم و ضراعت شیء بشام علوی
رساند و از زمین نعمت که فی نفس الامر لعامیست عام بر جمیع اولاد البشر هم بنیر بنوجه میدهد که واذ قال و یاد کن ای محمد
چون گفت ربک پروردگار تو درین آیه اضافه تشریف مضاف الیه است للملائکة مر ملائکه را این قول جمهور است
که موید تعلق تبلیغ فرشتگان آسمان و زمین را در دار الملک عظمت جمع کرده بخطیب مشیت را فرمود تا بر منبر قضا منشور تعلیم
مشتی خاک بران ارواح پاک خواند و معنی کوید خطاب با ابلیس بود و جمعی فرشتگان که ساکنان عرصه زمین بودند بعد
تلقی اجلا بنی لان و خلفا این قصه چنانست که پیش از آنکه رایت خلافت آدم در عرصه عالم برافرازند و ساحت کل زمین را
بدین کلمه حاذق حقایق ارایستند حکمت حظ ارض تعلق بجماعتی داشت که ایشان را جن گفتندی و از فرزندان
جان بودند و جان اسم پدر جن است چنانچه آدم نام پدر انس گویند ام او شوه بوده و جان اقبل بیت و الله
جان از زبان شعله و آفریده و خلق انسان من صلصال من حمأ مسنون و کعب الاحبار از توریة چنین نقل میکند که ایشان
قبیلها بودند از فرشتگان که خدای تعالی ایشان را شهوت داد و بحکومت زمین فرستاد به توالد و تناسل مشاهده میکنند

هر قبیله هشاد هزار کرد و سپس هر گروهی بعدد هشاد هزار بمقتضی الطبع و فرمان بود از شب و روز میان خدمت در بسته
در شارع استقلال و امر الهی اجتناب از ارتکاب مناهی نشسته بیت روز و شب از غایت فرمان بری آمده شب و روز
بر تنش کمری روی تعبد بزمین داشته فوق تهجد بنا فرشته و چون مدت سکون ایشان در تنگنای زندان بنا
در کشید علایر طال ال در شبانه نهاد ایشان مینگاز و حرص نهاد و سوم شهوات از معب خذلان زبون آغاز کرده و تقدیر
قضا سلسله و بار رحمان ایشان و حرکت آمد و اتفاقا روزی یکی از زهاد آن قوم بر کنار دریا میگذشت شاخ گیاهی تر بنا
دید از زمین رسته دست ابداع چیره و آفرینش بفطرت شیم نشسته بیت نهالیست کوهی زبان بهشت بر مغز او زهر و زبان
زیبا سرشت جلوه آن گیاه در نظر او میگوا آمد از آنجا در گذشت و بعد از مدتی پیشتر احوال آن گیاه دید از منبع آن نهال
دید بمدد وقت نامیه سر بالا کشیده و شعب معاش بطراف جوانب رسیده خوشهای نکو چون لالی پر نور و سلک بر گها
اشعام یاقوته بیت آب ار چه آبی جو هر بود: لیکن بدین آب داری کرد: و از آن باز کرده در درمان نهاد چون
که ذوق حلاوتش ذایقه را چاشنی تمام داد با خود اندیشید که از شیرین این میوه برنا خورد آن علامت نارسیدگیست
شاید که تا باز رسیدن من از دنیا نماند و باشد غذای زان چشم دوخته آبش در طرفی کرده بهوشی لایق دید بگذشت و رفت
و باز اندک فرصتی بهوای آن شربت لذیذ نتوانسته بدان طرف گذر مشیره نهاده بود که گذری کرده و از آن آب کوثر
بچشش آمده دید حیرتی بدستوری شد با خود اندیشید تو که در من این حال حکمتی خواهد بود مصرع آخر این چشش بکار
برآرد رنگی عاقبت از آنجا گذشت دیگر بار معاودات نموده آنرا دید از چشش فرو آمده و صافی گشته قدری کرد شیر
و در گوید بسبب حلاوت این عبارت مبدل شد مثال گشت مقارن این حال انشا شراب در و اثر کرده خمار بر گیر تا دل
کرد دست شد و هوش چشاد و روزی دیگر از ذوق مستی حرکت خانه خمر داد و باندک تمتی رسم شراب خوردن در میان ایشان
ظاهر شد و شامت ام الخبائث در ایشان رسید و قصد زن و فرزند یکدیگر کرده کار از درد و عاقبتی از ناسیاسی خارج
موعد ملامت میکرد و مبدل شد بجای خلعتی مزمد خرابات بدید آمد بیت اگر در موسم تسبیح زکف منهادی: خرابات
مغان میش فتح باده بدست: آخر الامر بواسطه شرب خمر خود و خدای چنگر گشتند و سرانجام مهام ایشان بکفر و بکامی کشید
بیت چنگر آنشخص که خیری چشید کش قلم چیزی در کشید: ابلیس در آن وقت حارث نام داشت در میان ایشان بود
و بقول اغلب علما از ایشان بود چون دید که قوم جن در باده یکنوع شرک سر کردان شدند گروهی از آشنایان از طبیعت و گفت
احوال این جمع پریشان که در ورطه شقاوت افتاده اند مشاهده مینماید ساقه باعث حلول عذاب نزول بلای بیحساب
متوقعست من بعد بودن با این طایفه مناسب نمی نماید مصرع نرین میان که چنان که بر کناری گیرند لقصه با هزار تن
از ایشان خرات که شیوه طایف عبادت و مراسم طاعت قیام مینمود و بنیش از بسیاری فنا دینی الجان یکماه و خدای تعالی
و گفت خداوندا این قوم ناپاک اهلاک کن بغایت و لیروی پاک اندملک تفاخر نمود که ای زمین یکی صفات من علت معلوم